

مبانی تیوری علمی شناخت

شناخت یا معرفت یا به گفته حکمای خاورزمین "علم به موضوع" پیچیده ترین و مسأله برانگیزترین موضوعیست که تفکر بشر را تا امروز به خود مصروف داشته است. درسنامه های معمول ماتریالیزم دیالکتیک آن چنان این مبحث را ساده ساختند که تیوری شناخت مارکسیستی را تا سطح یک عینی گرای ساده لوحانه فرود آوردند. تیوری "بازتاب" مبتنی بر این که شعور، جهان مادی را در اندیشه انعکاس میدهد، تفکر علمی و فلسفی شوروی و جنبش جهانی کارگری را تا دیرزمانی از انکشاف بازداشته بود. پژوهشهای تیوریک **لویی آلتوسر**، راه را به سوی یک برداشت علمی از شناخت باز کردند.

یکی از عوامل راه نیافتن سریع پرداختهای اندیشه یی- تیوریک **نهضت آینده افغانستان** در بین بازمانده های جنبش چپ افغانی فقدان یک زبان واحد علمی - تیوریک بود. بدین گونه یافتن زمینه های مشترک تفاهم اندیشه یی - سیاسی کار بسیار دشواری بود. زمانی که از یک مفهوم بینش و برداشت واحد و همسان وجود نداشته باشد چگونه میتوان از تلفیق و ترکیب مفاهیم که شکل اندیشه ها را میگیرند، بینش و برداشت واحد و همسان را انتظار داشت؟

در این نبشته تلاش شده است تا به معرفی زبان تیوریک و علمی و چگونه گی حصول معرفت پرداخته شود. بدون درک زبان تیوریک، درک تیوریک نامقدور است و بدون درک تیوریک، پراتیک هدفمند دگرگون ساز ناممکن!

در بخش نخست به توضیح خشتهای اولیه تفکر که «مفاهیم» نامیده میشوند میپردازیم و در بخش دوم روی شناساندن روند شناخت یا «شناخت شناخت» مکث میکنیم. امیدواریم تا این مبحث راه را برای وداع گفتن با تفکر واهی که شناخت را بازتاب مستقیم واقعیت در ذهن یا شعور (بر اساس درک ایدئالیستی فلسفه

کلاسیک) تلقی میکند، باز کند و برای این مسأله که آیا شناخت واقعیت‌های جامعه افغانی بازتاب آنها در ذهن مایند؟ پاسخی علمی ارایه کند.

۱- مفهوم («یا صورت عقليه») Concept*

۱-ورود،

تمام تیوریهای معرفت (شناخت) روی این نکته با هم توافق دارند و آن این است که انسان تنها از دو طریق میتواند واقعیت (réalité) را بشناسد: یکی، از طریق مشاهده یا دریافت مستقیم اشیا و پدیده ها. در این صورت این اشیا یا پدیده ها صرف در حالت "مفرد" (singulier) و "مشخص" (concret) شان شناخته میشوند (مثلاً همین صفحه کاغذ که این متن روی آن چاپ گردیده است. هم مفرد است - از این صفحه تنها یک دانه در هستی وجود دارد که در مقابل چشم ما قرار گرفته است - هم مشخص است، یعنی خارج از ذهن و اندیشه ما وجود دارد). دوم، از طریق تعینات انتزاعی (abstrait) یا مجرد که در یک دسته یا یک صنف از اشیا مفرد به حیث یک ویژه گی مشترک تبارز مییابد. (در همین مثال بالا- «صفحه کاغذی که بر آن یک متن چاپ گردیده است» - تعینات انتزاعی از این قرار اند: صفحه کاغذ: هر آنچه مسطح باشد و ضخامت آن نسبت به عرض و طولش بسیار کمتر باشد و از آن برای نوشتن استفاده شود. این تعریف برای تمام اشیا یی که این خصوصیت را داشته باشند، قابل تطبیق است. پس «صفحه کاغذ» صرف یک تعریف است (مجموعه یی از تعینات) و وجود خارجی ندارد. به همین گونه «متن»، «چاپ» تعینات انتزاعی اند. «صفحه کاغذ» در همین صفحه مشخصی که رو به روی ما قرار دارد، تبارز مییابد ولی به آن خلاصه نمیشود. «صفحه کاغذ» در تمام صفحه کاغذهایی که در جهان وجود داشته اند، دارند، یا خواهند داشت تبارز مییابد).

شیوه اول، همان شناخت مستقیم یا «شهود» است و شیوه دوم، شناخت مفهومی (Conceptuel) یا شناخت به وسیله مفاهیم است.

شهود با مفردات سر و کار دارد و شناخت مستقیم موجودات مفرد است، در حالی که مفهوم، کلیست یعنی با دسته یا صنفی از موجودات رابطه دارد. شناخت از

طریق مفاهیم، شناخت از طریق کلیات است: صفحه، کاغذ، متن، چاپ و غیره کلی اند.

پس شناخت در دو بُعد مطرح میگردد:

یکی آن که مشخصات را مستقیماً و "بدون واسطه" در نظر میگیرد؛ دو آن که مشخصات را "با واسطه" از طریق میانجیگری پرداخته های ذهن (که همان تعینات اند) در نظر میگیرد. در بُعد دوم، تعینات ذهنی یا میانجیها از متکاهای (محملها یا زمینه ها) مشخص شان جدا گردیده اند. مثلاً صفحه کاغذ به حیث یک تعین یا یک میانجی از تمام صفحه های کاغذ جهان جدا گردیده است و به حیث یک "پرداخته ذهنی" داخل روند شناخت میگردد.

همین "پرداخته ذهنی" - به حیث میانجی - که به وسیله آن شناخت واقعیت حاصل میگردد مفهوم نامیده میشود.

۲- ویژه گیهای مفاهیم:

اولین پله شناخت، شناخت مستقیم یا شهود سه ویژه گی دارد: محسوس است، مشخص است و مفرد است.

برعکس یک مفهوم، انتزاعی و کلی (universal) است.

مفهوم، یکی از جنبه های واقعیت را از تمام پیکره واقعیت جدا کرده آن را در مقام یک «موضوع جداگانه شناخت» تبارز میدهد، در حالی که جنبه نامبرده کدام واقعیت جداگانه را تشکیل نمیدهد، بل از پی عملیه انتزاعی که توسط ذهن یا تفکر روی میدهد، از واقعیت جدا گردیده است. ذهن انسان دارای این خصوصیت شگفتی انگیز است که میتواند از واقعیت محسوس و مفرد که ترکیب یا مجموعه یی از ویژه گیهاست، یکی از آنها را برون بکشد و به حیث یک تعین جداگانه مورد ارزیابی قرار دهد. مفهوم، همین تعین جداگانه است (سفیدی را از کاغذی که رو به روی من قرار دارد، برون میکشم و آن را به حیث یک مفهوم کلی مطرح میکنم). از سوی دیگر هر آنچه این تعین جداگانه را در خود داشته باشد، مفهوم نامبرده بر آن صدق میکند. (افزون بر کاغذ، تمام اشیای سفید، سفیدی را در خود دارند) ساحة مصداق مفاهیم، یا گستره تبارز آنها، بیحد است. سفیدی تنها به کاغذهای جهان محدود نمیگردد. در همین جاست که مفاهیم خصلت جهانشمول یا کلی دارند. برای روشن شدن ویژه گی

مفاهیم، مثالی میدهم: مردی را در نظر بگیریم که در دهکده‌ی از ولایت بلخ زنده گی میکند و همه روزه جهت مراقبت از کشت بهاریش به مزرعه‌ی می‌رود که سند ملکیت آن متعلق به کس دیگریست. این مرد به حیث یک موجود مشخص، مجموعه‌ی از تعینات یا ترکیب ویژه‌ی از خصوصیات است: سن معین دارد (ولی صدها میلیون انسان دیگر همسن اویند)، رنگ جلدش آفتاب سوخته (همانند صدها میلیون انسان دیگر)، قدی متوسط (همانند میلیونها انسان دیگر) و روی زمین کار میکند (همانند میلیاردها انسان دیگر) و... ولی تمام این ویژه گیها به طوری در او جمع شده اند که از مرد نامبرده یک موجود یگانه و مشخص (درمقیاس گل هستی) میسازند. وقتی در برابر چنین مردی قرار میگیری به شناخت مستقیم یا شهودی دست مییابی. حال زنی از روستاهای کشور حبشه را در نظر بگیریم که روی زمین کار میکند: سن معین دارد، جلد سیاه دارد، اندامی لاغر، لباسی ژولیده و وسایل کار ابتدایی و غیره. تمام این ویژه گیها طوری در این زن جمع شده اند که از وی یک موجود یگانه و مشخص میسازند. به همین گونه یک مرد چینی یا یک زن ویتنامی را در موجودیت مفرد و مشخص شان در نظر بگیریم و صدها میلیون انسان دیگر که جهت دوام حیات روی زمین دیگران کار میکنند. حال من از این همه آدمهای مشخص یک ویژه گی مشترک آنان را بیرون میکشم: معیشت از طریق کار کردن روی مزرعه‌ی می که متعلق به خودشان نیست. نام این ویژه گی را میگذارم: «دهقان مزدور». ولی این «دهقان مزدور» کدام وجود خارجی ندارد، همان گونه که صفحه کاغذ وجود خارجی نداشت و تنها از طریق عملیۀ انتزاع (جداکردن) به دست آمده بود. دهقان مزدور یک مفهوم است که عمده ترین خصوصیت تمام انسانهایی را که روی زمین دیگران کار میکنند تبارز میدهد.

پس برای شناختن مرد دهکده شمال افغانستان دو راه وجود دارد، یا او را به حیث یک انسان مشخص و مفرد مستقیماً مورد بررسی و شناخت قرار دهیم یا از طریق بررسی و شناخت مفهوم کلی «دهقان مزدور»، به شناخت او (و دیگر مردان و زنانی که همانند او در مزرعه دیگران جهت تأمین معیشت خویش کار میکنند) پردازیم.

«دهقان مزدور» یا (طبقه دهقانان مزدور) به حیث یک مفهوم انتزاعی، کدام وجود خارجی و مستقل ندارد، ولی یکی از ویژه گیهای اساسی و سرشتی تمام دهقانان مزدور جهان را تبارز میدهد.

حال پرسشی مطرح میگردد که اگر مفاهیم، وجود خارجی ندارند، چگونه میتوانند ویژه گیهای سرشتی موجودات مشخص واقعی را بیان کنند؟ رابطه مفاهیم با واقعیت چگونه است؟

۳- کلیات:

الف: بینی افلاطونی: براساس این بینش، هر مفهوم بیان یک واقعیت کلیست که به طور مستقل در جهان مثل (idées) وجود دارد. صفحه کاغذ به حیث یک کلی در جهان مثل وجود دارد؛ اسب کلی وجود دارد و غیره.

ب: نومینالیزم (اصالت نام) (Nominalisme): این مکتب در نقطه مقابل بینش افلاطونی قرار دارد.

هیچ پرداخت انتزاعی وجود ندارد. در شکل افراطی اش، نومینالیزم یا اصالت نام، هر کلی را فقط یک اسم عام تلقی میکند و بس. از این دیدگاه صرف مفردات وجود دارند و کلیات فاقد وجود اند.

ج: «مفهوم باوری» (Conceptualisme): این برداشت از فلسفه ارسطو سرچشمه میگیرد. هر مفرد متشکل از "صفات" است. صفات تنها در شی منفرد وجود دارند و هیچ گونه وجود مستقل ندارند. اما به حیث "صفات"، کلیات اند. صفت (یعنی یک کلیت) به طور واقعی در شی منفرد وجود دارد. همین صفت یا مفهوم، از شی مذکور "جداشونده" است و به دیگر اشیا نیز تعلق میگیرد. بدین گونه کلی وجود ندارد مگر در اشیا منفرد!

۴- سرچشمه مفاهیم، چگونه گی تکوین آنها؛ مسأله تکامل مفاهیم:

بسیاری از مفاهیم بر بنیاد تجارب محسوس، توسط ذهن ساخته میشوند. کانت پس از تحلیل روند شناخت علمی (ریاضیات و فزیک نیوتن) به این باور رسید که برخی مفاهیم هیچ رابطه و پیوندی با تجربه و آزمون ندارند، یعنی «قبلی» اند (apriori). این مفاهیم ویژه، فاقد محتوای معرفتی اند، یعنی کدام شناخت ویژه را

به ما انتقال نمیدهند، بل، چگونه گی رابطه بین تفکر (ذهن) و موضوع شناخت را شکل میبخشند. این مفاهیم ماقبل تجربی، تصورات ما را از واقعیت به هم پیوند میزنند تا یک ترکیب واحد را به وجود آورند. بدین گونه، مفاهیم قبلی، صور محض اند و هیچ گونه درونمایه محسوس ندارند. **کانت** فهرستی از این مفاهیم را تدوین کرد که شمار آنها به ۱۲ میرسد:

- در گستره چندی یا کمیت: ۱ - کلیت؛ ۲ - کثرت؛ ۳ - وحدت؛
- در گستره چونی یا کیفیت: ۱ - ایجاب؛ ۲ - سلب؛ ۳ - حصر یا تحدید؛
- در گستره نسبت یا اضافه: ۱ - گوهر و عرض؛ ۲ - علت و معلول؛ ۳ - مقابله؛
- در گستره ماده یا جهت: ۱ - امکان و امتناع؛ ۲ - وجود و عدم؛ ۳ - وجود و احتمال؛

عصاره تفکر ایدئالیستی در رابطه با مفاهیم در همین مفاهیم دوازده گانه **کانت** که کته گوری نامیده میشوند، خلاصه میگردد.

وقتی از تکامل مفاهیم سخن رانده میشود، منظور تغییراتی اند که از سوی ذهن یا تفکر بر مفاهیم وارد می آیند یا مفاهیم جدید توسط تفکر ساخته میشوند. یعنی این دگرگونیها از بیرون، توسط تفکر به مفاهیم حمل میشوند، نی از درون توسط خود مفاهیم. **هگل** مفاهیم را از درون به طور سرشتی و ضروری فعال و دینامیک و دگرشونده تلقی کرد. یعنی از دیدگاه **هگل**، مفاهیم، خود، دگرگون میشوند، بی آن که ذهن یا تفکر، دگرگونی از بیرون بر آنها وارد آورند. تکامل مفاهیم - به گفته **هگل** - باعث ایجاد "ایده" ها میشوند که همان واقعیتهايند. "ایده" ها از دیدگاه **هگل**، "واقعیتهای مطلق" اند.

۵- هویت مفاهیم در ریاضیات، فیزیک و زبان علمی:

در ریاضیات که عرصه ویژه یی از شناخت را تشکیل میدهند باید بین «موضوعهای مربوط به ریاضی» (objets mathématiques) چون اعداد، توابع، ساحه ها و غیره، و مفاهیمی که به وسیله آنها خصوصیات موضوعات نامبرده را توضیح میدهم فرق قایل شد. از نگاه منطق، «ذوات ریاضی» موضوعات دارای سرشت خاص اند که متعلق به جهان تجربی و محسوس نمیشوند.

«ذوات تیوریک» (entités théoriques) توسط تفکر، با کاربرد مفاهیم ساخته میشوند، ولی خود، مفاهیم نیستند. مثلاً قوه جاذبه، ساحه مقناطیسی و غیره. این ذوات به حیث موجودات واقعی در طبیعت مطرح اند، نی به حیث موضوعات اندیشه بی یا ذهنی. زبان علمی مفاهیمی را به کار میگیرد که مستقیماً توسط تجربه تعبیر نمیشوند. مفاهیم زبان علمی، «مفاهیم تیوریک» اند.

www.ayenda.org